

نظم نوین جهانی و تاثیر آن بر منطقه خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰

رضا جلالی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مهدی مجد

دانشجوی دکتری سیاستگذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۵/۳/۵ - تاریخ تصویب ۹۵/۵/۲۴)

چکیده

تغییراتی که در سال‌های پایانی دهه هشتاد روی داد، تأثیری عمده بر جغرافیای سیاسی جهان و سیستم بین‌الملل داشت. این تغییر موجب حذف اتحاد جماهیر شوروی و پدیدار شدن کشورهای جدیدی در نقشه جغرافیایی دنیا شد. با خاتمه جنگ سرد، نظم جهانی متحول شده و به پیدایش تفکر نظم نوین جهانی منتهی شد. این پژوهش به چستی این موضوع و تاثیر آن بر خاورمیانه در بازه زمانی بین ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ می‌پردازد. پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. در برداشت آمریکایی‌ها، جهان مطیع قدرت آمریکاست و چنین جهانی با تفکر مذکور هماهنگ و دارای نظم نوین خواهد بود. مورد خاورمیانه، تأیید کننده این ادعاست. اینکه ایالات متحده با

نفوذترین کشور در منطقه می‌باشد، چیزی است که به آن اجازه می‌دهد منازعات را مدیریت کند و نظم و هماهنگی را حکمفرما سازد. سوال اصلی مطرح شده در این پژوهش بدین شکل است که اتخاذ نظم نوین جهانی توسط آمریکا چه تاثیری در منطقه خاورمیانه در بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ داشته است؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه ای بدین ترتیب مطرح گردیده است که اتخاذ سیاست نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد موجب گسترش نفوذ آمریکا در خاورمیانه شده است.

واژه های کلیدی: نظم نوین جهانی، جنگ سرد، منطقه خاورمیانه، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

مقدمه

قرن بیستم اغلب شاهد تغییرات مهمی در جهان بود که ترتیبات استراتژیک و نظم سیاسی بین‌الملل را دچار دگرگونی ساخته است. اولین تغییر، ناشی از جنگ جهانی اول بود که به اضمحلال امپراتوری‌های عثمانی و اتریش منتهی شد و نظم نوینی را در عرصه بین‌الملل به پدید آورد. دومین تغییر مهم که توسط جنگ جهانی دوم ایجاد گردید، سیستمی دوقطبی را در عرصه بین‌الملل به وجود آورد و در نهایت تغییر سومی که در سال‌های پایانی دهه هشتاد روی داد، تأثیری عمده بر جغرافیای سیاسی جهان و سیستم بین‌الملل داشت. این تغییر موجب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پدیدار شدن کشورهای جدیدی در نقشه جغرافیایی دنیا شد. مسلم اینکه، با پایان پذیرفتن جنگ سرد، نظم جهانی متحول شده و دیگر دلیلی وجود ندارد که به پیدایش نظم نوین جهانی به دیده تردید بنگریم. اما این نظم نوین چیست؟ این پژوهش به چستی این موضوع و تاثیر آن بر خاورمیانه در بازه زمانی بین ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ می‌پردازد. اصطلاح «نظم نوین جهانی»، برای اولین بار در روز یازده سپتامبر سال ۱۹۹۰، طی نطق جرج بوش در برابر اعضای کنگره، وارد قاموس رسمی کاخ سفید شد. ژنرال اسکوکرافت، مشاور امنیت ملی بوش، ابداع کننده این اصطلاح بود. هنری کیسینجر تأکید می‌کند که ما در جهانی چندقطبی زندگی می‌کنیم و برای اینکه این جهان، جهانی با ثبات باشد، بایستی در تعامل به سر برد. تنها ایالات متحده قادر به برقراری این تعامل است.

پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. بدین جهت بود که جرج بوش مقدمات برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه را بدون حضور سازمان ملل متحد و دیگر متحدان آمریکا فراهم آورد. جنگ خلیج فارس دو هدف عمده داشت: آزادسازی کویت و برگرداندن صلح و ثبات به خاورمیانه.

نظم نوین جهانی

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده که در پی رهبری جهان بود، فرصت را مغتنم شمرد و در پی حمله عراق به کویت، سیاست جدیدی را ارائه داد که بر اساس آن، جامعه بین‌المللی تحت یک نظم و نظام نوینی قرار می‌گرفتند که با نظم و نظام پیشین کاملاً متفاوت بود. از همان زمان «نظریه نظم نوین جهانی» مطرح گردید و مورد استقبال برخی از رهبران کشورها، خصوصاً کشورهای غربی، قرار گرفت. البته ایالات متحده، از مدت‌ها پیش از بحران خلیج فارس و پایان جنگ سرد در صدد بود تا رهبری خود را بر جهان تحمیل نماید. مفهوم «نظم نوین جهانی» بر حسب دیدگاه‌های افراد، دارای تعاریف متفاوتی است، راه‌های برقراری چنین نظامی نیز نزد آن‌ها گوناگون است. «به نظر می‌رسد که از نظر امریکایی‌ها، این نظم به سه طریق می‌تواند برقرار گردد: مذاکرات صلح، خلع سلاح و مسائل مربوط به حقوق بشر. (کاظمی، ۱۳۸۱: ۲۱۶)

۱- اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا

خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا همانند دیگر قدرت‌های بزرگ اهمیت بسیار زیادی دارد و این کشور همواره تلاش می‌کند که نفوذ خود را در این منطقه بیش از پیش گسترش دهد. خاورمیانه به دلیل موقعیت بسیار برجسته‌اش در برخورداری از حجم عظیمی از منابع نفت و گاز جهان نبض اقتصاد جهانی را در اختیار دارد. این عامل در کنار موقعیت ژئوپولیتیک خاورمیانه که بر سر راه سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا واقع گردید، خاورمیانه را اهمیتی ویژه در سیاست خارجی آمریکا بخشیده است. این اهمیت با حضور اسرائیل در منطقه و تعهد دائمی آمریکا به حفظ امنیت و برتری نظامی آن فزونی یافته است. مجموع این شرایط خاورمیانه را در کانون منافع آمریکا در جهان قرار داده است و سبب گردیده که آمریکا اهتمام ویژه‌ای نسبت به این منطقه داشته باشد. آمریکا در منطقه خاورمیانه دارای دو دسته علائق ذاتی و ثانوی است. علائق یا

منافع ذاتی امریکا در خاورمیانه شامل نفت و اسرائیل است ولی منافع ثانوی این کشور با مرور زمان، تعیین و دچار تحول می‌شود. به عنوان نمونه وقوع انقلاب اسلامی ایران و نیز جنگ عراق و کویت منافع ثانوی امریکا را در خلیج فارس و خاورمیانه دستخوش تحول کرد، اما حتی پایان جنگ سرد هم منافع ذاتی آن را تغییر نداده است (اسدیان، ۱۳۸۱: ۳۳).

به طور کلی، سه محور و کانون حساس و مهم علائق آمریکا در خاورمیانه همواره نفت، ژئوپولیتیک خاورمیانه و حمایت از رژیم غاصب اسرائیل بوده است.

۲- اهداف آمریکا در خاورمیانه پس از جنگ سرد

دوران نظام دوقطبی با فروپاشی شوروی به پایان رسید و سال ۱۹۹۰ سرآغاز دوران جدیدی در نظام بین الملل و ساختار بود. وقوع تحولاتی مهم در جهان تا سال‌های متمادی نظام بین‌الملل، بازیگران اصلی و مناطق مختلف را تحت تأثیر خود قرار می‌داده است. وقایعی چون معاهده وستفاليا در ۱۶۴۸، انقلاب فرانسه در ۱۷۹۸ و متعاقب آن شکست امپراطوری فرانسه و تشکیل نظام جدید در اروپا در ۱۸۱۵ و تحولات پایان جنگ جهانی دوم و استقرار نظام دوقطبی در سال ۱۹۴۵ از این تحولات تاریخی و تاثیرگذار محسوب می‌گردند.

آمریکا که همواره در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه را به عنوان یکی از اساسی‌ترین مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌کرد و بسیاری از سیاستهای خود در این منطقه را حول بازدارندگی شوروی و ممانعت از توسعه نفوذ آن کشور در خاورمیانه و روی کارآمدن متحدین آن کشور و یا تضعیف آنان تنظیم می‌کرد و همچنین در اجرای سیاستهای خود در منطقه مجبور بود ملاحظات خاص شوروی را مدنظر بگیرد. آمریکا با فروپاشی شوروی و خروج آن از صحنه معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای، آزادی و قدرت عمل گسترده‌ای در خاورمیانه بدست آورد (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۷).

سیاست‌ها و اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا در این دوره را می‌توان در موارد ذیل

خلاصه نمود.

۱-۲. حفظ و تثبیت هژمونی منطقه ای

استراتژیست های آمریکائی معتقد بودند که نظم نوین جهانی مستلزم تحقق سلطه آمریکا در خاورمیانه می باشد و این امر مستلزم این بود که بحران های موجود در منطقه کنترل شود. زیرا مقامات آمریکا اعتقاد داشتند وجود این بحران ها باعث تضعیف سلطه آمریکا در منطقه و طغیان قدرت های دیگر و رسوخ و نفوذ آنها در منطقه می شود. لذا پس از جنگ خلیج فارس تلاش آمریکا برای تثبیت حضور خود و دور نگه داشتن سایر قدرتها از منطقه بود.

در عین حال، نفت خلیج فارس ارتباط مستقیمی با هژمونی آمریکا دارد به گونه ای که این کشور برای گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان صنعتی و در گروه هفت نیازمند آن است که همچنان کنترل راه های انتقال نفت و تأمین امنیت آن را بر عهده داشته باشد تا از این طریق اهرم مناسب را برای تنظیم روابط خود با این قدرت ها در اختیار داشته باشد. لذا توجه و اهتمام آمریکا در استقرار و تثبیت خود به عنوان قدرت هژمون منطقه خاورمیانه، پس از جنگ سرد و تسلط بر آن اهمیت فوق العاده ای پیدا می کند که بسیاری از اهداف و برنامه های آمریکا در منطقه در این دوره را نیز باید در این چارچوب مورد بررسی قرار داد. (اسدیان، ۱۳۸۱: ۳۳)

۲-۲. سیاست مهار دوجانبه و نظم نوین جهانی

فروپاشی نظام دوقطبی با وعده نظم نوین جهانی توسط آمریکا همراه بود. این نظم جدید به معنای سلطه مطلق آمریکا محسوب می گردید و قرار بود کشورهای یاغی و غیرمطیع تنبیه شده و با آنها برخورد جدی گردد. قرار بود الگوی برخورد با یاغیان این نظم نوین، برخورد با عراق و رژیم صدام باشد ولی محدودیتهای آمریکا، این الگو را به نتیجه ای عکس تبدیل کرد و عراق به بن بست در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد که باید بازداشته می شد. بنابراین آمریکا درصدد کنترل دو قدرتی برآمد که دوره های

پیشین به نوعی متحد وی محسوب می‌شدند و خود نقش زیادی در تقویت آنها (ایران در زمان شاه و عراق در زمان جنگ با ایران) داشت. لذا کلیتون پس از به قدرت رسیدن کوشید در چارچوب رویکردی چند جانبه و استفاده از نهادهای بین‌المللی رهیافتی جدید برای خاورمیانه و خلیج فارس در پیش گیرد.

در سال ۱۹۹۳، مارتین ایندایک عضو شورای امنیت ملی آمریکا خطوط کلی این رهیافت جدید تحت عنوان مهار دوجانبه را اعلان نمود. براساس این سیاست، آمریکا در تقابل با ایران و عراق و برای مقابله با یک کشور و ایجاد توازن مجبور به اتکاء به کشور دیگر در منطقه نیست و هر دو کشور تحت کنترل بوده و ضعیف هستند و آمریکا قدرت غالب در خلیج فارس محسوب می‌گردد که توان مقابله با رژیمهای ایران و عراق را دارا می‌باشد (Sick, 2003: 299). سیاست مهار دوجانبه علاوه بر مبنای تئوریک و ایدئولوژیک که از آن برخوردار بود تبعات منطقه ای گسترده ای به دنبال داشت و حتی می‌توان گفت مبنای تحول سیاست های بعدی آمریکا در منطقه گردید. این سیاست عملاً منطقه خاورمیانه را به دو بخش اصلی اسرائیل و همسایگان عربش و منطقه شرق خاورمیانه تقسیم می‌کرد و باعث می‌گردید آمریکا موفق شود با مهار بخش یاغی خاورمیانه به برقراری صلح و امنیت در بخش دیگر خاورمیانه پردازد. مهار ایران و عراق، امنیت بیشتری برای اسرائیل فراهم می‌آورد، زمینه‌های عادی سازی وضعیت آن رژیم را در خاورمیانه فراهم می‌کرد و باعث تعمیق روابط اسرائیل با اعراب می‌گردید. همچنین مهار ایران (به عنوان سمبل اسلام سیاسی) و عراق (سمبل طغیان) زمینه گسترش نفوذ آمریکا، فرهنگ غربی، امواج جهانی شدن و دموکراسی غربی را نیز فراهم می‌ساخت و این موارد برای آمریکا که رسالتی فرا انسانی و ایدئولوژیک برای خود قائل بود از رسالت های اصلی محسوب می‌گردید. سیاست مهار دوجانبه همچنین از ایجاد هژمون منطقه ای جلوگیری می‌کرد و چارچوب مشروعی برای حضور آمریکا در منطقه و تبدیل شدن آن کشور به عامل تعیین کننده در این منطقه فراهم می‌آورد و

نقش آمریکا را در کنترل جریان نفت که به عنصری بسیار سرنوشت ساز در سیستم بین المللی تبدیل شده بود، افزایش مؤثری می داد.

۲-۳. مقابله با گسترش بنیاد گرایی اسلامی

در طول دوران جنگ سرد، بزرگترین خطر برای آمریکا و همچنین منطقه خاورمیانه، شوروی بود و آمریکا از تمامی ابزار موجود برای تضعیف این خطر و ایجاد مصونیت در برابر گسترش نفوذ آن بهره می جست. با توجه به ایدئولوژی کمونیستی که جهت گیری ضد مذهبی داشت گسترش اعتقادات مذهبی هم مصونیتی در برابر گسترش نفوذ شوروی در کشورهای منطقه ایجاد می کرد و هم در صورت ترویج آن در قلمرو شوروی، آن کشور را با چالش جدی مواجه می ساخت. با توجه به ریشه دار بودن اسلام و عمیق بودن ریشه های دینی مردم، گسترش اعتقادات مذهبی، عمدتاً در تضاد با ایدئولوژی کمونیستی محسوب می گردید و خطری جدی برای آمریکا تلقی نمی شد. لائیک و یا سکولار بودن برخی از متحدین آمریکا در منطقه (مانند رژیم شاه در ایران و یا رژیم ترکیه) برخی تضادهای جدی بین متحدین آمریکا و نیروهای مذهبی در منطقه ایجاد کرده بود و همچنین برخی از گرایشهای مذهبی، رویه ای ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی پیدا کرده بودند ولی بسیاری از رژیمهای متحد آمریکا در منطقه ظاهری اسلامی داشته و بر ترویج ظواهر اسلام کوشش می کردند و آمریکا نیز در مواردی به تقویت برخی از جریانهای اسلامی در برابر توسعه نفوذ شوروی و جریانهای سوسیالیستی می پرداخت. اوج این سیاست را در حمایت همه جانبه آمریکا از مجاهدین مسلمان در مقاومت افغانستان علیه اشغال شوروی می توان مشاهده کرد.

آمریکا جریانهای اسلامی را (همانند حرکت های مذهبی مسیحی) مانع و دشمن شوروی محسوب می کرد و خطر چندانی از آنها برای خود احساس نمی کرد. وقوع انقلاب اسلامی در ایران و خیزش مسلمانان منطقه بر ضد آمریکا و رژیمهای طرفدار آمریکای حاکم بر کشورهای اسلامی و همچنین پدید آمدن الگوی بومی - مردمی و

بسیار موفق حزب ا... در لبنان سریعاً اسلا مگرایی را به عنوان خطر جدی برای آمریکا معرفی نمود. متزلزل شدن امنیت اسرائیل، وارد آمدن ضربات شدید نظامی بر نیروهای آمریکایی در منطقه و نیروهای اشغالگر اسرائیلی این خطر را ملموس تر نمود و ناگهان آمریکا خود را با خیزش همه جانبه مسلمانان منطقه خاورمیانه رودررو دید. میزان این خطر برای آمریکا تا حدی است که هانتینگتون تئوری رویارویی تمدنها را ارائه کرد و این تئوری عملاً از طرف مقامات غربی مورد پذیرش قرار گرفت. (تد، ۱۳۸۳: ۶۲)

منشأ این گرایش همه جانبه در اسلام و آموزه‌های آن قرار داشت. آمریکا خطر اصلی که متوجه آمریکا، متحدین و منافع او در منطقه بود را ناشی از گرایشهای شیعی می‌دانست که در ایران، عراق، لبنان و... متجلی شده بود و ایران را منشأ صدور این ایدئولوژی ضدآمریکایی محسوب می‌کرد. لذا بدنبال آشکار شدن خط مشی خاورمیانه ای دولت کلینتون در دو زمینه برخورد با دولت های مخالف آمریکا در منطقه و حل بحران فلسطین، آمریکا بنا بر نظر استراتژیست‌های خود برای از میان برداشتن مشکل جمهوری اسلامی ایران بر سر راه اهداف حیاتی خود در منطقه از سال ۱۹۹۳ در چارچوب استراتژی مهار دو جانبه و پیشبرد گفتگوهای صلح اعراب و اسرائیل به یک سری اقدامات علیه ایران دست زد که فشار بر دولت آذربایجان و لغو عضویت ایران در کنسرسیوم نفتی این کشور، تصویب قانون داماتو و تصویب علنی بودجه برای اقدامات خرابکارانه مخفیانه علیه جمهوری اسلامی از آن جمله بود. اساساً در دولت کلینتون مداخله جویان، قدرت بیشتری در عرصه سیاست خارجی بدست آوردند و مواضع خصمانه آمریکا نسبت به ایران در این دوره ناشی از اعمال نفوذ این طیف بود. وجه مشترک همه عناصر این طیف این بود که ایران مرکز بنیادگرایی اسلامی و جدی ترین خطر برای ایالات متحده پس از جنگ سرد است. شاید بتوان گفت که آنها دنباله رو این، نظریه هابز بودند که اگر بریرها وجود ندارند باید در پی خلق آن باشیم (سلیمی نمین، ۱۳۸۳: ۳۴۱).

در این دوران، آمریکا یکی از اصلی ترین شیوه های مؤثر برای تقابل با اسلام گرایی ایران را تقویت جریانهای انحرافی و به ویژه گرایشهای ضدشیعی همانند حرکت‌های وهابی تشخیص داد. تقویت جریانهای مذهبی ضدشیعی در کشورهای همانند پاکستان (سپاه صحابه) و افغانستان، به شهادت رساندن دیپلماتهای ایرانی در افغانستان، بمب گذاری در حرم حضرت امام رضا (ع) و حرکت‌های ضدشیعیان در افغانستان از زمره این جریانهای ضدایرانی محسوب می‌گردد.

علیرغم اتخاذ این راهکار و سرمایه گذاری گسترده آمریکا در آن، جریان اسلامگرایی حتی از نوع وهابی تحت کنترل آمریکا قرار نگرفت و با توجه به ویژگی‌های رفتاری آمریکا در منطقه، حمایت از رژیم های سرکوبگر و ارتجاعی و به ویژه سیاست‌های یک‌جانبه‌گرای حمایت بی قید و شرط از رژیم اسرائیل، این جریان‌ات (این بار از نوع سنی) به شدت جهت گیری ضدآمریکایی پیدا نموده و اهداف آمریکا در منطقه را آماج حملات خود قرار دادند. حمله به پایگاه‌های آمریکا در عربستان همانند انفجار مرکز الخبر، حمله به سفارتخانه های آمریکا در حاره و دارالسلام و سرانجام حملات تروریستی یازده سپتامبر در خاک آمریکا در زمره این اقدامات بشمار می‌آیند. (راه چمنی، ۱۳۸۰: ۵۸)

۴-۲. گسترش دموکراسی

رشد بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه نگرانی اصلی بیل کلینتون بشمار می‌آمد و به زعم وی این پدیده امنیت و ثبات بین المللی را تهدید می نمود. لذا به موازات اتخاذ سیاست مهار دوجانبه و در راستای سیاست مقابله با گسترش بنیادگرایی اسلامی، سیاست ترویج دموکراسی و ارزشهای دموکراتیک برای کاهش موج رادیکالیسم اسلامی در دستور کار سیاست خاورمیانه‌ای دولت کلینتون قرار گرفت. بنابر نظر استراتژیست‌های آمریکائی، ایجاد و گسترش ارزش های دموکراتیک باعث می شود روحیه تساهل و تسامح، برابری و آزادی در کشورهای خاورمیانه گسترش یافته و در

دراز مدت با تحت الشعاع قرار گرفتن روحیه رادیکالی و انقلابی، منافع منطقه‌ای آمریکا به نحو بهتر تأمین شود. در همین رابطه کلینتون با اشاره به اینکه متحدین ایالات متحده باید از بین دموکراسی‌های مردمی و رژیم‌های دموکراتیک انتخاب شوند، زیرا ایالات متحده با رژیم‌های دموکراتیک بهتر می‌تواند کار کند و روی کارآمدن رژیم‌های دموکراتیک در نهایت به نفع آمریکا تمام خواهد شد و قرار گرفتن کشورهای چون اسرائیل، کویت، مصر و عربستان سعودی را در صف متحدین آمریکا مجموعه‌ای نامتجانس دانست که از نظر وی تنها اسرائیل به عنوان دموکراسی قابل اتکاء می‌تواند در سیاست خارجی کشورش متحد آمریکا به حساب آید.

در راستای این سیاست، ایالات متحده همزمان با تحت فشار قرار دادن متحدین خود در منطقه، به ویژه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس که از رژیم‌های غیر دموکراتیک برخوردار می‌باشند، با اعطای کمک‌های مالی به این کشورها تلاش می‌نمود ضمن جلوگیری از رنجش آنان، این کشورها را در جهت گام برداشتن به دموکراسی هدایت نماید. (میرمحمد صادقی، ۱۳۷۸: ۳۵۸)

۲-۵. پیشبرد روند صلح اعراب و اسرائیل

اگر چه زمینه‌های برقراری آشتی بین اعراب و اسرائیل در دوره جنگ سرد از طریق اقداماتی نظیر معاهده کمپ دیوید فراهم شده بود، اما فروپاشی شوروی و پایان جنگ مزبور زمینه را برای اقدامات گسترده و بسط دامنه آن به کل منطقه فراهم کرد. از یک سو در داخل جهان عرب و نیز در اسرائیل، نیروهای واقع‌گرا به حدی نیرو یافته بودند که شرایط داخلی مساعدی را برای دوام فرآیند صلح به شکلی گسترده مهیا نمود. از سوی دیگر، پایان جنگ سرد اولویت‌های سیاست خارجی کشورهای منطقه را دگرگون کرده بود و پایان منازعه قدیمی اعراب و اسرائیل را ایجاب می‌کرد. بدین ترتیب، فرآیند صلح خاورمیانه با تشکیل کنفرانس مادرید و با حمایت ویژه ایالات متحده آغاز شد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۰: ۵).

در تابستان سال ۱۹۹۳، مذاکرات مخفی میان عرفات و رابین صورت گرفت. در اواخر اوت ۱۹۹۳ دو طرف به این توافق دست یافتند که نیروهای اسرائیلی به مدت ۵ سال به طور مرحله‌ای از نوار غزه و قسمت اعظم ساحل غربی رود اردن خارج شوند و یک حکومت خودمختار فلسطینی به ریاست یاسر عرفات در نواحی مذکور تشکیل شود. در ۱۳ سپتامبر عرفات و رابین در کاخ سفید حضور یافتند و با یکدیگر دست دادند (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۴۰).

به طور کلی، در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون با انتخاب مادلین آلبرایت به عنوان وزیر امور خارجه روند مداخله گری در سیاست خارجی آمریکا رو به افزایش گذاشت. از این رو تقویت روند صلح اعراب و اسرائیل در دوره دوم حکومت کلینتون نشانه توجه بیشتر دولت آمریکا به رواج، دیپلماسی فعال در خاورمیانه به حساب می‌آید (میرمحمد صادقی، ۱۳۷۸: ۳۴۱)

۲-۶. تداوم حضور فزاینده و گسترش منطقه ای

در این دوره روابط بین دولت آمریکا و ترکیه، با هدف الگو قرار دادن این کشور نزد کشورهای عربی منطقه و افزایش عمق استراتژیک اسرائیل، گسترش یافت و پس از مدتی سه کشور آمریکا، ترکیه و اسرائیل در پی امضاء یک سری توافق نامه های نظامی امنیتی در سال ۱۹۹۶ موسوم به «عقاب آناتولی» رزمایشی دریائی در شرق مدیترانه اجراء نمودند. این مانور که بزرگترین عملیات مشترک سه کشور به حساب می‌آید در ۲۵۰ کیلومتری جنوب آنکارا صورت گرفت و موجب نگرانی سه کشور ایران، سوریه و عراق گردید. به خصوص اینکه ترکیه پس از این رزمایش توان استراتژیکی خود را افزایش داد و در نتیجه توانست از موضع بالاتری با سوریه بر سر آب فرات و با یونان بر سر جزیره قبرس برخورد کند. (سلیمی نمین، ۱۳۸۳: ۳۴۱)

۲-۷. تقلیل سیاست، ترجیح نظم سیاسی - امنیتی در جهان

تأثیر «تفکر تخصصی» و تحدید و تقلیل سیاست، برداشت آمریکایی‌ها را از نظم

جهانی به گونه‌ای شکل می‌دهد که آنها ابعاد اقتصادی و نظامی «نظم نوین جهانی» را به دیگر ابعاد ترجیح می‌دهند. اسکوکرافت معمار «نظم نوین جهانی» به تبیین این طرز برداشت پرداخته است. چنان که پیشتر شاهد بودیم، او سه شیوه را بر می‌شمرد که ایالات متحده از طریق آنها می‌خواهد نظم نوین جهانی را تحت تأثیر قرار دهد، سیاست (تکثرگرایی سیاسی)، اقتصاد (سیستم تجارت آزاد جهانی) و امنیت (نقش ایالات متحده در بسیج نظامی دیگر ملت‌ها). بایستی یادآور شویم که اگرچه اسکوکرافت از تکثرگرایی سیاسی سخن می‌گوید، اما منظور وی از این تکثر، تکثر فرهنگی که در آن به دیگر فرهنگ‌ها به دیده احترام و درک متقابل نگریده می‌شود نیست. در واقع سیستم تجارت آزاد جهان و دموکراسی‌های صنعتی و کشورهای برخوردار از قدرت اقتصادی و نظامی، تکثرگرایی سیاسی را مطابق قاموس خود تعریف نموده و چارچوب آن را مشخص می‌سازند. مطابق این تعریف، پلورالیسم مذکور، فرهنگ‌های غیرلیبرال را در بر نخواهد گرفت، زیرا که اساسا مبنایی برای تفاهم فرهنگی وجود ندارد. از سوی دیگر، هنگامی که بوش بر سیاست صلح از طریق اعمال زور سخن می‌گوید بیانگر این واقعیت است که ذهنیت دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا قدرت نظامی و اقتصادی و نه تفاهم و تعامل فرهنگی بین ملت‌ها و دولت‌ها را مبنای دستیابی به نظم جهانی می‌داند.

۳- نظم نوین و تاثیرات آن

نظم نوین جهانی و تاثیرات آن را می‌توان در موارد زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار

داد:

۳-۲. بحران خلیج فارس

به علت اهمیت بحران خلیج فارس و تاثیر حمله آمریکا به عراق در شکل‌گیری نظم نوین جهانی ضرورت دارد تا به صورتی مفصل به اهمیت خلیج فارس و سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس پرداخته شود و پس از آن به دکترین بوش پدر در خلیج فارس و نظم نوین جهانی اشاره گردد.

الف. اهمیت خلیج فارس برای آمریکا

بدون تردید به دلایل متعدد، خلیج فارس مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بوده و در اوج جنگ سرد جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کشورهای منطقه از اهداف اصلی ایالات متحده بوده است. به عبارتی خلیج فارس دارای موقعیتی بی‌نظیر نزد استراتژیست‌های آمریکایی است که تنها، مناطق و مباحثی مانند فلسطین و چالش اسرائیل - فلسطین با آن برابری می‌کند. وجود منابع سرشار نفت، گاز و اتکای شدید غرب بر آن و همچنین تاثیرگذاری بر بحران اسرائیل - فلسطین، وجود کشورهای در چالش با ایالات متحده، بازار مصرف غنی و سرنوشت ابهام آلود هم‌پیمانان آمریکا در منطقه، خلیج فارس را در استراتژی‌های کاخ سفید، از اهمیتی مضاعف برخوردار می‌گرداند.

ب. استراتژی بوش پدر در منطقه خلیج فارس

دکترین امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش پدر عبارت بود از نظم نوین جهانی و آماده شدن برای دست زدن به دو جنگ عمده منطقه ای همزمان. بوش پدر دیدگاه جدیدی را برای موقعیت جدید آمریکا در عرصه بین الملل ارائه داد و آن را نظم نوین جهانی نامید.

این ایده بر دو پایه عمده استوار بود:

۱- تحکیم و ارتقای موقعیت رهبری آمریکا در جهان از طریق دنبال کردن راههای سیاسی نظیر تشویق و ترغیب کشورها به دنبال لیبرال دمکراسی و کاهش دادن فعالیتهای نظامی و هزینه های مربوطه

۲- مقابله با درگیری های منطقه ای (امام زاه فرد : ۱۳۸۴ : ۱۰۲)

۳-۳. کنفرانس صلح خاورمیانه

پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده

نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. بدین جهت بود که جرج بوش مقدمات برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه را بدون حضور سازمان ملل متحد و دیگر متحدان آمریکا فراهم آورد.

در اینجا نیز آمریکا تلاش خود را برای برقراری صلح و ثبات در خاورمیانه به واسطه صلح‌طلبی، عدالت و ضرورت نظم و هماهنگی جهانی توجیه می‌نماید و این همان آمیزه منافع و ایده‌آل‌هاست که هافمن بدان اشاره دارد.

۴-۳. مداخله آمریکا در سومالی

ایالات متحده تحت عنوان مأموریت بشر دوستانه، به مداخله در سومالی پرداخت. این مداخله که با اجازه سازمان ملل صورت گرفت، یک بار دیگر بر آمیزه منافع ایده‌آل‌ها صحنه نهاد. از یک طرف، این مداخله پاسخی بود به نیاز منجی‌گرایی آمریکایی‌ها که سعی داشتند خود را همچون فرشتگان حامی بشریت ببینند. اما از طرف دیگر، از نقطه نظر استراتژیک، ثبات منطقه‌ای و موقعیت استراتژیک سومالی در آفریقا، مسئله سودان، آسیب‌پذیری مصر و الجزایر، تهدید اسلامگراها در این دو کشور و تلاش آمریکا برای کسب موقعیتی برتر در نظم نوین جهانی مسائل را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کنند. ایده‌آل‌ها به توجیه و همراهی با منافع می‌پردازند.

مورد سومالی، همچنین بیانگر قرار گرفتن پدیده‌های فرهنگی در نقطه کور دستگاه سیاست‌گذاری خارجی آمریکا است. آمریکایی‌ها تحلیل نظامی از مسئله سومالی داشتند و پس از آن بود که نیروهای نظامی خود را به آنجا گسیل داشتند. این امر با دعوت از رسانه‌های جمعی برای پوشش گسترده پیاده شدن نیروهای آمریکایی در سومالی همراه بود تا عظمت ملی و شوکت رهبر جهان به نمایش گذاشته شود. آمریکایی‌ها به علت تحلیلی کاملاً نظامی از این رویداد، هیچ‌گونه پیش‌بینی‌ای در مورد مقاومت مردم سومالی نکرده بودند. مسائل فرهنگی باعث شد تا مردم سومالی مقاومت سرسختانه و خشونت‌آمیزی از خود در برابر نیروهای آمریکایی نشان دهند. چیزی که برای فرشتگان

نجات (اما ناتوان از درک فرهنگ دیگران) بسیار غیرمنتظره بود تا آن حد که آمریکایی‌ها مجبور شدند خاک سومالی را ترک گویند.

۳-۵. افغانستان

مطالعه دیپلماسی آمریکا در افغانستان، با استفاده از روش تفسیر اظهارات مقامات رسمی، می‌تواند نشان‌دهنده تداوم سنت فرهنگی، رویه و نگاه آمریکایی به جهان باشد. این اظهارات تأکیدی بر مدعای این مقاله است که عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی حاکم بر آمریکا نقشی در شکل‌دهی، جهت‌گیری و عمل سیاسی در سیاست خارجی آمریکا دارند. هنجارها، ارزش‌ها، آرزوها و منافع ترکیب شده، رفتار آمریکا را در سیاست خارجی سامان می‌دهند. نجات جهان از شر تروریسم، دعوت از جهان برای پیشبرد دیپلماسی آمریکا در افغانستان، شبیه سازی تاریخی، رهبری جهانی و... مبانی هنجاری سیاست‌گذاری خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهند. جرج واکر بوش در نخستین اظهاراتش پس از حادثه یازدهم سپتامبر بیان داشت: «در روزهای اخیر از اعضای دولت من سؤالات بسیار زیادی درباره استراتژی و تاکتیک عملیات تلافی جویانه آمریکا شده است. ما مصمم هستیم تروریست‌ها و حامیان آنها را به محاکمه بکشانیم. این فرصتی شد برای ما که در اوایل قرن بیست و یکم عملیات موفقی علیه تروریسم داشته باشیم و فرزندانمان بتوانند در طول قرن ۲۱ زندگی‌ای مسالمت‌آمیز داشته باشند. سازمان‌های تروریستی در کشورهای بسیار پیشرفته گسترش یافته‌اند و همه آنها بر یک اساس عمل می‌کنند و آن مخالفت با آرمان آزادیخواهی آمریکاست» (ایرنا، ۱۳۸۰/۸/۲۶).

هنگامی که طی یک سنت دیرینه آمریکا خود را همه جهان تلقی می‌کند، بدیهی است که راهی برای تحمل مخالفت دیگر کشورها و از جمله اروپا با اقدامات آمریکا باقی نمی‌گذارد و این همان چیزی است که هافمن از آن به ناشکیبایی آمریکا نسبت به اروپا یاد می‌کند. رهبران اتحادیه اروپا قول همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریست‌ها را دادند اما بسیاری از آنها ملت‌های خود را مطمئن کردند که وارد جنگ نخواهند شد.

این اتحادیه اعلام کرد که حاضر نیست [آنچنان که آمریکا می خواهد] کورکورانه دنباله‌رو آمریکا در جنگ باشد (ایرنا، ۱۳۸۰/۶/۲۲)

نتیجه گیری

در رابطه با سیاست خاورمیانه ای آمریکا و بررسی رفتارهای آن از جمله حمله به عراق، فرضیه‌های متفاوتی از سوی صاحب نظران مطرح گردیده است. برخی بر این عقیده‌اند که آمریکا به دلیل سلطه اقتصادی و حفظ تعادل دلار در برابر سایر واحدهای پولی از جمله یورو، سعی کرده با کنترل عراق نوعی سلطه در خاورمیانه به وجود آورد تا از طریق این اعمال نفوذ، هژمونی دلار را تضمین نماید. نظرات دیگر به وجود تسلیحات کشتار جمعی و ارتباط بین سران القاعده با سران حزب بعث در عراق برمی‌گردد. در ارتباط با دو موضوع اخیر حتی بعد از حمله آمریکا به عراق هیچ‌گونه شواهدی دال بر وجود چنین ادعاهایی به دست نیامد. بنابراین می‌توان موضوع را در سطحی گسترده و عمیق‌تر جستجو نمود. فرض اصلی این است که علل حمله به عراق در «دکترین نظم نوین جهانی» نهفته شده است. جورج بوش اول رییس جمهوری آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ در ارتباط با رهبری آمریکا در سده بیست و یکم می‌گوید: ایالات متحده آمریکا علیرغم ظهور مراکز جدید قدرت، کماکان یگانه کشوری است که از توان واقعی جهانی برای اعمال قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی در تمام ابعادش برخوردار است. در دهه ۱۹۹۰ همچون بخش اعظمی از تاریخ، هیچ‌گونه جایگزینی برای رهبری آمریکا وجود ندارد. مسوولیت ما حتی در عصر نوین محوری و اجتناب‌ناپذیر است. اعلام چنین دیدگاهی از سوی آمریکا تفسیر و تبیین جدیدی از وضعیت نظام بین‌المللی بود. باید به این نکته توجه داشت که آمریکا در دوران نظام دوقطبی جنگ‌هایی مانند جنگ کره و ویتنام و بحران موشکی کوبا (۱۹۶۲) را پشت سر گذاشت اما جنگ علیه عراق از جهاتی متفاوت است. زیرا استراتژی سد نفوذ که در هر کدام از آن جنگ‌ها برای اعمال قدرت علیه رقیب انجام می‌شد جنبه تدافعی داشت، در صورتی که

استراتژی جدید آمریکا جنبه پیشگیرانه دارد و از ابعاد تهاجمی برخوردار است. با توجه به همین استراتژی، آمریکا حمله به عراق را دنبال کرد. آمریکاییان برای تحق بخشیدن به این استراتژی جدید خود نیاز به بهانه‌هایی داشتند. یکی از این بهانه‌ها در بیرون آمریکا و دیگری در داخل آمریکا شکل گرفت. صدام با حمله به کویت این بهانه را در اختیار آمریکا قرار داد. اما چند ماه بعد از این اقدام نطق‌های اعتراض‌آمیز از سوی مقامات واشنگتن انجام گرفت که این حمله را محکوم نمودند. آمریکا با محکوم کردن عراق در مجامع بین‌المللی نوعی ائتلاف برای حمله به وجود آورد. عاقبت در عملیات سپر صحرا توانست علاوه بر عقب راندن عراق از کویت بخش قابل‌توجهی از نیروهای عراقی را نابود سازد و با اعمال تحریم‌های بین‌المللی و فروش نفت در برابر غذا، بنیه دفاعی و توان اقتصادی این کشور را در منطقه تضعیف نماید. جورج بوش اول در یکی از سخنرانی‌های خود در ارتباط با این حمله می‌گوید: جنگ سال ۱۹۹۰ خلیج فارس برای چیزی بیش از یک کشور کوچک (کویت) بود. این جنگ برای اندیشه‌های نظم نوین جهانی بود. جوهره کلام ریاست جمهوری آمریکا دربرگیرنده این موضوع است که پرداختن به چنین موضوعاتی برای رسیدن به اهداف جامع و گسترده‌تری است. یکی دیگر از ابزارهایی که بهانه لازم را برای حمله به افغانستان و عراق در اختیار آمریکا قرار داد واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ است که براساس یک حمله غافلگیرانه، برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن آسیب فراوانی دیدند اما این حمله یک فرصت استثنایی در اختیار آمریکا قرار داد تا فعالیت بیشتری را برای رسیدن به اهداف جهانی دنبال نماید.

با حمله آمریکا به عراق تعدادی از کشورهای اروپایی مانند آلمان و فرانسه مخالفت کردند. این رویارویی آمریکا و اروپا در حوزه اروپای شرقی کاملاً مشهود بوده است. آمریکا سعی می‌کرد با تزریق دلار به اقتصاد آن کشورها، همراهی و همگانی آنها را برای برخورداری از اهداف موردنظر جلب نماید تا از یک سو ائتلاف بزرگ جهانی را

به رهبری خود به وجود آورد و از سوی دیگر از شکل‌گیری ائتلاف کشورهای ضعیف و قدرتمند ممانعت به عمل آورد. دیگر این که رهبری جهانی هزینه‌بردار است. تصویب بودجه‌های چند صد میلیارد دلاری برای رسیدن به همین هدف انجام می‌گیرد. این هزینه‌ها اگرچه زیاد به نظر می‌رسند، اما برای رسیدن به هدف اصلی ناچیز هستند زیرا هر کشور اشغال شده منابع انرژی و بازار مصرف خوبی برای آمریکا ایجاد می‌کند. موضع دیگر، آگاهی افکار عمومی جهانی است. جهان در سده بیست و یکم بیش از هر زمان دیگر از خشونت، جنگ‌طلبی و کشتار انسان‌ها متنفر است. به همین دلیل روش‌های نظامی و ساخت یک‌جانبه قدرت مورد قبول عقل جهانی نخواهد بود. زیرا زور به عنوان یکی از کار ویژه‌های قدرت در کنار باورها و ایمان مورد قبول واقع خواهد نشد. اگرچه عنوان می‌شود امروزه اقدامات آمریکا از حمایت معنوی جهانی برخوردار نیست. با تمام این موارد آمریکا به دنبال موقعیتی ممتاز و ویژه در سده بیست و یکم است. به طوری که حمله به افغانستان و عراق و اقدامات منطقه‌ای برای رسیدن به اهداف جهانی از جمله سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت گرفته است.

منابع:

- آقای، سیدداود (۱۳۸۲)، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران، پیک فرهنگ.
- امام زاده فرد، پرویز (۱۳۸۴)، دکترین امنیت ملی آمریکا: گذشته حال و چشم انداز آینده، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- اسدیان، امیر (۱۳۸۱)، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تد، امانوئل (۱۳۸۳)، پس از امپراطوری، ترجمه محمد سعید طاهری موسوی، تهران، مؤسسه اندیشه سازان نور.
- چامسکی، نوآم (۱۳۸۷)، نظم‌های کهنه و نوین جهانی، ترجمه مهبد ایرانی‌طلب، تهران، اطلاعات.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۱)، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی، تهران، انتشارات خط سوم.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا در آسیا، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
- سلیمانی، محمد باقر (۱۳۷۹)، بازیگران روند صلح در خاورمیانه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سلیمی نمین، صادق (۱۳۸۳)، ارمغان دموکراسی، تهران، نشر دفتر معارف.
- شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- کیسینجر، هنری (۱۳۸۱)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیست و یک، ترجمه ابو القاسم راه چمنی، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
- متقی، ابراهیم (۱۳۷۶)، تحولات سیاسی خارجی آمریکا، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۴)، «امنیت خلیج فارس: نقش و تعامل قدرت‌های بزرگ و آمریکا

- پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۴۲
- افضلی، رسول (۷۸/۴/۲۷)، «جهان سوم در نظم نوین جهانی»، روزنامه نشاط، ش ۲۴.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۱)، «نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۶۵۵ (فروردین و اردیبهشت).
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۳)، «سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر چالش‌های ضد هژمونیک»، فصلنامه خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۱.
- طولانی، قاسم (۸۰/۶/۶)، «اتحادیه اروپا، الگویی برای نظم نوین جهانی» (مصاحبه با دیتریش گنشر)، نشریه ملت.
- کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۷۲)، «نظم نوین جهانی و ساختار قدرت در دوران بعد از جنگ سرد»، مصباح، ش ۱۱ و ۱۰ (پاییز و زمستان).
- مجتهدزاده، پیروز و روزی طلب، زهرا (۷۶/۱۲/۲۳)، «پایه‌های سست تئوری نظم نوین جهانی»، ابرار.
- مهدی زاده، اکبر (۱۳۸۰)، «اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر»، ماهنامه نگاه، شماره ۱۹.

New World Order and Its Impact on the Middle East Region between 1991 and 2000

Reza Jalali¹

Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Central
Tehran Branch

Mehdi Majd

PhD student of Public Policy, Islamic Azad University, Central Tehran
Branch

Abstract

The changes which occurred in late 1990s had considerable impacts on the world geopolitics and international system as well. After the end of the cold war, the world order has undergone some changes and a new world order has emerged. This paper examines the whiteness of these developments and their impacts on the Middle East in 1990s. American victory in the Persian Gulf paved the way for the United States to unilaterally expand its influence in the Middle East and to promote the idea of new world order. In the American perception, coordination and military power are equal and a world obedient to the U.S is considered as a world having both coordination and order. This is the case in the Middle East. America's influence in the region lets the Americans manage the conflicts and forge order and coordination as well. The main question is that what was the impact of adopting the new world order policy by the U.S.A in the Middle East from 1991 to 2000 and the hypotheses will be as following: adopting the policy of the new world order after the cold war caused the expansion of America's influence in the Middle East.

Key words: New world order, cold war, the Middle East, America's Middle East policy

1- Email: rjalali@yahoo.com